



ب: شهید مزاری و گفتمان وحدت ملی

- بنیان‌ها و شاخص‌های وحدت ملی در دیدگاه شهید مزاری / داکتر امان‌الله فصیحی
- تقابل گفتمان وحدت ملی مزاری با استبداد فسیلی / داکتر قربانعلی هادی
- شهید مزاری، راه‌کارهای تحقق وحدت ملی و موانع آن / سلمان نوری
- هویت ملی از دیدگاه شهید وحدت ملی / محمد اسحاق عارفی
- شهید مزاری؛ فدرالیسم، به مثابه گزینه مطلوب حکومت‌داری / داکتر غلام‌سخی احسانی

بنیان‌ها و شاخص‌های وحدت ملی در دیدگاه شهید مزاری

داکتر امان‌الله فصیحی*

چکیده

دیدگاه رهبر شهید نسبت به وحدت ملی از زوایای مختلف قابل تحلیل و بررسی است؛ اما در این نوشتار، با استفاده از چارچوب نظری «تالکوت پارسونز» و با اتکاء به روش تحلیل محتوای کیفی، دیدگاه شهید مزاری نسبت به بنیان‌ها و شاخص‌های وحدت ملی بررسی شده است. مطابق چارچوب نظری این تحقیق، نخست انواع تعلقات اجتماعی، شبکه روابط اجتماعی، منطق عمل اجتماعی، ابزار ارتباط به عنوان عناصر اصلی تشکیل دهنده وحدت ملی بر اساس فرمایشات رهبر شهید بررسی شده است. رهبر شهید، گروه‌بندی معرفتی را به جای گروه‌بندی طبیعی و عقلانی، تعمیم روابط اجتماعی فراقومی را بدیل ارتباطات تنگ دامنه قومی و تلفیق ارتباط ابزاری و اظهاری را به جای ارتباط ابزاری یا اظهاری محض مطرح می‌کند. حقیقت‌گرایی، رعایت مصالح همگانی، حفظ حریم‌های اجتماعی، احترام به آزادی اندیشه و عقلانیت اجتماعی، خصوصیات گفتمان و یا وسیله ارتباطی وحدت‌بخش است. در گام دوم شاخص‌های وحدت ملی بررسی شده است؛ هم‌فکری مشترک، همدلی مشترک، همگامی مشترک و نفع و اقبال مشترک،

* جامعه‌شناس و استاد دانشگاه کاتب.

مهم‌ترین شاخص‌های وحدت ملی در دیدگاه رهبر شهید است.

واژگان کلیدی: وحدت ملی، رهبر شهید، نظم، گروه‌بندی، افغانستان، خرده‌هویت، اقوام.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در هر جامعه‌ای، مخصوصاً جوامعی دارای خرده‌هویت‌ها و گروه‌های اجتماعی متکثر و متنوع، مسأله وحدت و انسجام اجتماعی است. بحث وحدت و انسجام اجتماعی از زوایای مختلف قابل طرح و بررسی است؛ اما در این نوشتار، با استفاده از نظریهٔ تالکوت پارسونز و با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی، دیدگاه شهید مزاری در ارتباط با وحدت ملی تحلیل و بررسی شده است. مطابق دیدگاه پارسونز، در گام نخست، وحدت ملی در دو سطح فردی و کلان قابل بررسی است. نظم در سطح کلان نیز دارای چهار بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تعاملی است. در ادبیات رایج جامعه‌شناختی، معمولاً راه‌حل اساسی تنظیم اجتماعی، در نظام فرهنگی یا ساخت هنجاری جامعه جست‌وجو می‌شود؛ در حالی که تنها قسمتی از راه‌حل مسأله یک‌پارچگی یا تنظیم اجتماعی در نظام هنجاری جامعه نهفته است و جزء دیگر را باید در نظام تعاملی جامعه جست‌وجو نمود. در بعد تعاملی عمدتاً «کم و کیف» روابط اجتماعی بین گروه‌های اجتماعی به‌عنوان پارامترهای تعیین‌کنندهٔ مشخصات وحدت و انسجام اجتماعی، ملاحظه می‌شود. در این نوشتار، نحوهٔ «تعامل» و «رابطه» گروه‌ها و خرده‌هویت‌ها با همدیگر بررسی می‌شود؛ زیرا بدون تنظیم دقیق روابط هویت‌های متنوع با همدیگر، صیحت از وحدت و یک‌پارچگی اجتماعی نامفهوم و غیر قابل تصور است. به بیان دیگر، وحدت ملی در جامعه در صورتی محقق خواهد شد که روابط گروه‌های اجتماعی به‌صورت دقیق تنظیم شود. واحدهای بنیادی سازندهٔ وحدت و انسجام اجتماعی در بعد اجتماعی و تعاملی عبارت‌اند از: «عامل»، «تعامل» و «وسیله یا رسانه» ارتباط. نتیجه و برآیند ترکیبی این سه عنصر بنیادی، تشکیل «ما» یا اجتماع است. در حقیقت با شکل‌گیری «ما» است که می‌توان از انگاره‌های منظم و نسبتاً پایدار صحبت کرد (چلبی،

عامل	✓
تعامل.....تشکیل..... «ما» یا هویت مشترک	✓
ابزار تعامل	✓

۱. مبنای گروه‌بندی‌های اجتماعی

برای روشن‌شدن فضای بحث، قبل از همه لازم است که مبنای گروه‌بندی‌های اجتماعی تحلیل شود؛ زیرا وابستگی‌ها و احساس با هم‌بودن در میان گروه‌های اجتماعی، اساس وحدت اجتماعی در افراد، گروه‌ها و سطح کلان است که بدون آن وحدت اجتماعی نهاده نمی‌شود. اما پرسش این است که عواطف و احساسات در چه شرایطی و با چه ویژگی‌هایی، بنیاد وحدت را فراهم می‌سازند و کدام عامل پیوندهای عاطفی را در جامعه ایجاد و تقویت می‌کند؟ به‌منظور دستیابی به پاسخ دقیق، توجه به انواع وابستگی عاطفی و نقش هرکدام در تولید وابستگی عاطفی امر ضروری است. عواطف به‌لحاظ منشأ به سه دسته تقسیم می‌شوند و قدرت وحدت‌بخشی هرکدام نیز متفاوت است.

۱-۱. گروه‌بندی طبیعی

یکی از گروه‌بندی‌های اجتماعی، وابستگی طبیعی است. وابستگی طبیعی ریشه در طبیعت و غرایز انسان دارد. مهم‌ترین مصداق این سنخ از وابستگی، به ترتیب، عواطف حاکم در درون خانواده، خویشاوندی و گروه‌های طبیعی (همسایه و گروه‌های دوستی) است. اگرچه عواطف طبیعی حاکم بر روابط خانواده و خویشاوندی، نیروی فوق‌العاده‌ای در ایجاد انسجام و به‌هم‌پیوستن افراد دارد؛ ولی شعاع و گستره آن محدود است؛ از همین رو، وابستگی طبیعی نمی‌تواند پیوندهای نیرومندی را در سطوح گسترده‌تر اجتماعی ایجاد نماید؛ زیرا در این سنخ از عواطف هرچه واسطه خویشاوندی بیش‌تر و دورتر شود، انگیزش‌های عاطفی ضعیف‌تر و کم‌رنگ‌تر خواهد شد. به‌تدریج وابستگی‌های حقیقی و نیروبخش به اشتراکات اسمی تقلیل می‌یابد؛ اشتراکی که نمی‌تواند دیگر مبنای عمل و کنش قرار بگیرد. به بیان دیگر،

وابستگی غریزی به تنهایی بنیان‌های یک نظم عام و گسترده را فراهم نمی‌کند. اگر وابستگی طبیعی بیش از حد مورد توجه و تأکید قرار بگیرد، نه تنها مقوم وحدت نیست؛ بلکه مخل آن نیز می‌باشد؛ چون جامعه را به قطعات مجزا از هم تبدیل می‌کند. هویت جمعی مشترک را به هویت خانوادگی و خویشاوندی تقلیل می‌دهد؛ زیرا صورت دیگر هم‌بستگی خونی و خویشاوندی در قالب قبیله‌گرایی، قوم‌گرایی و نژادگرایی تجلی می‌یابد که در صورت غلبه یافتن، انسجام جامعه را از بین برده و جامعه را به جامعه قطاعی و تکه‌تکه تبدیل می‌کند. در شرایط اجتماعی که در آن گروه‌بندی‌ها بر خصوصیات جسمانی و عواطف منحصر باشد، اعضای جامعه به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند و صرفاً در کنار همدیگر زندگی می‌کنند و هیچ احساس مشترک در میان آن‌ها شکل نمی‌گیرد.

۱-۲. گروه‌بندی عقلانی

این نوع وابستگی، محصول تمایلات عقلانی و هم‌زیستی مشترک است. اگرچه وابستگی عقلانی از عمومیت و شمولیت بیش‌تری برخوردار است؛ اما فاقد عمق و شدت کافی است. وابستگی عقلانی از حیث گستره، شالوده وسیع‌تری را برای نظم و وابستگی افراد فراهم می‌نماید؛ اما نظم و انسجام فاقد عمق و پایداری. میزان ثبات وابستگی عقلانی تابع میزان سود و منفعت حاصل از آن است؛ لذا وابستگی متزلزل و ناپایدار و اعتماد به آن محال است؛ حتا در صورت غالب شدن منطق عقلانیت ابزاری بر این سنخ وابستگی، ممکن است این سنخ وابستگی به عداوت و دشمنی هم تبدیل شود. در نتیجه این نوع وابستگی هم در صورت ناب و خالص خود، بنیان‌های محکم و با ثبات برای انسجام و وحدت اجتماعی فراهم نمی‌کند.

۱-۳. گروه‌بندی معرفتی

سنخ دیگر از وابستگی، وابستگی معرفتی است. این نوع پیوند گروهی، محصول داشتن معرفت و آگاهی و ایمان به اهداف و ارزش‌های مشترک است. این وابستگی، هم عمیق است و هم فراگیر و گسترده؛ یعنی در وابستگی ناشی از باورهای مشترک، ارزش‌های مشترک و هنجارهای مشترک، هم عمق و گرمای عواطف اصیل و طبیعی احیا و بازتولید می‌شود و هم

دارای بنیادهای گسترده‌تری است که سطح کاربرد آن را توسعه می‌دهد. این وابستگی فقط در پرتو ایمان به یک هدف واحد، در وجود انسان ایجاد می‌شود و تنها افراد دارای کاریزما قادرند تا انسان‌ها را در یک محور واحد گردهم آورند و افراد متکثر و منفرد را از حیث عواطف و خصلت‌های روحی به جسد واحد تبدیل نمایند؛ به نحوی که از آسیب‌رسیدن به دیگری نیز ناراحت می‌شوند. دلیل بی‌بدیل بودن رهبران کاریزماتیک در تولید وابستگی حقیقی این است که این افراد ارزش‌هایی را تولید می‌کنند که از حیث وجودی، انسان‌ها را به همدیگر پیوند می‌دهند؛ چون ایمان به چنین ارزش‌هایی یک نیروی واقعی است که در ساحت‌های وجود انسان رسوخ می‌کند؛ تا زمانی که این نیرو در انسان وجود داشته باشد، همگی با همدیگر متحدند و از آن پیروی می‌نمایند؛ اما نقش عوامل جغرافیایی، خونی، زیستی، ساختارهای زبانی و اموری از این قبیل، محدود است؛ چون واجد یک نیروی عام و جهان‌شمول نیست تا بتواند همه را در محور واحد جمع نماید. آنچه که حقیقتاً جامعه را جامعه می‌سازد و بخش‌های مختلف را به همدیگر پیوند می‌دهد، گروه‌بندی مبتنی بر آگاهی و معرفت مشترک است. این نوع گروه‌بندی فرامکانی است و در حصار قید و بندهای این جایی نیست.

دو جامعه‌شناس مشهور، «ایمیل دورکیم» در کتاب «صور بنیانی حیات دینی» و «ماکس وبر» در بحث کاریزما به‌خوبی این مطلب را بیان نموده‌اند. از نظر این دو جامعه‌شناس، بنیان‌های جامعه بر امر قدسی استوار است و غیر از امر قدسی، هیچ امر دیگری نمی‌تواند نظم اجتماعی عامی را فراهم نماید و جامعه را جامعه بسازد.

رهبر شهید هیچ‌وقت گروه‌بندی‌های طبیعی را نفی نمی‌کند؛ چون خلاف واقع است و به‌شدت در برابر کسانی که خرده‌هویت‌های اجتماعی را نفی می‌کنند، ایستادگی می‌کند. «ما مردم افغانستانیم. هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه این‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس در باره سرنوشت خودش تصمیم بگیرند. این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را

نفی بکند، این فاشیستی است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۶۶). از سوی دیگر، تلاش می‌کند که مرزهای هویتی را بشکند و آن‌ها را به همدیگر پیوند بدهد و از گروه‌بندی‌های تنگ‌دامنه طبیعی و گروه‌بندی سطحی عقلانیت ابزاری که به همگان نگاه ابزاری دارد و از دیگر هویت‌ها و اقوام به‌عنوان ابزار رسیدن به هدف استفاده می‌شود، فراتر برود. نگاه رهبر شهید به اقوام نگاه ابزاری نبوده است و از آن‌ها برای رسیدن به هدف خاص خود استفاده نکرده است؛ لذا رهبر شهید حقوق همه اقوام را مطالبه می‌کند و از ستم تاریخی که بر همه اقوام رفته است، صحبت می‌کند. رهبر شهید نه تنها وجود اقوام را شر ندانسته؛ بلکه آن را خیر می‌داند؛ ولی داشتن نگاه ابزاری به آن‌ها را منفی می‌داند. «وجود اقوام شر نیست. سلب حقوق یک تعداد شر است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۷۶)؛ از همین رو، گفتمان وحدت ملی را مطرح می‌کند. «برای ما وحدت ملی یک اصل است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۵۸).

محوری که در آن ضمن حفظ تکثر و تنوع قومی و هویتی، همگان به همدیگر پیوند می‌خورند، در اندیشه رهبر شهید، در گام نخست، معرفت و آگاهی الهی و توحیدی است. رهبر شهید برای جامعه بنیان‌های قدسی در نظر می‌گیرد و با استناد به دین و توحید، کوشش می‌کند که انسجام اجتماعی و نظم فراگیر اجتماعی ایجاد نماید. «در اسلام نه هزاره مطرح است، نه افغان [پشتون]، نه ازبک مطرح است، نه تاجیک مطرح است، فقط در اسلام مسأله لا اله الا الله و تقوا مطرح است» (شهید مزاری، ۱۳۷۹: ۱۲)؛ وابستگی‌ای که در متون دین از آن به «اخوت دینی»^۱ تعبیر شده است. در گام دوم، تاریخ، استقلال کشور و سرزمین مشترک را نیز عوامل وحدت و انسجام ملی معرفی می‌نماید.

۲. شبکه روابط گروه‌های اجتماعی

یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در ایجاد و تقویت وحدت ملی، نفس کنار هم قرارگرفتن افراد به‌لحاظ فیزیکی یا اصطلاحاً تراکم مادی است. منظور از تراکم مادی یا حجم اجتماعی، تعداد افرادی است که به‌صورت مستقیم یا غیر مستقیم در یک شبکه تعاملی با هم به کنش

۱. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (حجرات، آیه ۱۰).

متقابل می‌پردازند. تراکم مادی ملازم با تراکم معنوی یا به عبارت بهتر، همراه با افزایش حجم روابط متقابل اجتماعی است. افزایش حجم مناسبات از شرایط اساسی وحدت ملی به‌شمار می‌رود؛ زیرا به هر میزان که روابط متقابل در جامعه افزایش یابد، میزان وابستگی اعضای جامعه به همدیگر بیش‌تر می‌شود و میزان وابستگی افراد رابطه مستقیم با میزان استحکام وحدت و انسجام در جامعه دارد؛ یعنی هرچه افراد احساس نیاز و وابستگی بیش‌تری نسبت به هم داشته باشند، جامعه متحدتر خواهد بود و عکس قضیه نیز درست است. افزایش حجم اجتماعی، منجر به افزایش حجم «تماس‌های اجتماعی» می‌شود و افزایش حجم تماس‌های اجتماعی، ارتباط وثیق با شکل‌گیری وحدت و هم‌بستگی اجتماعی یا تشکیل «ما» دارد؛ یعنی هر اندازه میزان تماس‌های اجتماعی به‌لحاظ کمی بیش‌تر باشد، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی در میان آن‌ها تقویت می‌شود. در نتیجه هم‌بستگی و وحدت اجتماعی بیش‌تر تقویت و زمینه برای توسعه و پیشرفت اجتماعی بیش‌تر فراهم می‌گردد. رهبر شهید با برادرخواندن همه اقوام ساکن در افغانستان و قایل‌شدن حقوق مساوی برای همگان و مخالفت با منطق حذفی، به دنبال آن بود که سرمایه اجتماعی و روابط اجتماعی اقوام را از محدوده قومی به گستره ملی تعمیم بدهد؛ به‌جای دشمنی اقوام محبت و همدلی را تعمیم ببخشد. «این‌جا برای شما واضح می‌گویم که در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۴۶).

۳. منطق تعامل اجتماعی

یکی از مهم‌ترین عناصر وحدت ملی، منطق تعامل اجتماعی است. هرچند وجود گروه‌ها به‌عنوان عناصر مادی، شرط لازم برای شکل‌گیری جامعه است؛ اما شکل‌گیری وحدت ملی محصولی است که در فرایند دیالکتیک گروه‌های اجتماعی و تعامل ایجاد می‌گردد. سنتز یادشده همان شکل‌گیری احساس «ما» در اذهان «من»‌های گروهی یا تشکیل هویت جمعی و گروهی است؛ بنابراین، «تعامل» اساس شکل‌گیری جامعه و بنیاد نظم اجتماعی است. حال مسأله این است که «تعامل» با چه ویژگی‌هایی باعث احساس تعلق و دل‌بستگی بیش‌تر به

«ما» یا هویت جمعی می‌شود؟ آیا هر نوع تعامل برای استقرار و استمرار وحدت ملی کافی است یا تعامل با مختصات ویژه‌ای ضرورت دارد تا زمینه دل‌بستگی، تعلق خاطر و هم‌بستگی گروه‌های اجتماعی را فراهم نماید؟

برای پاسخ به این پرسش ضرورت دارد که مکانیسم‌های شکل‌گیری «ما» یا انواع تعامل اجتماعی را تحلیل کنیم. تعامل در اساس، دارای دو وجه عمده است که می‌توان آن را به «تعامل ابزاری» و «تعامل اظهاری» مفهوم‌سازی کرد. منظور از تعامل ابزاری، ارتباط برقرارکردن کنش‌گران اجتماعی بر اساس علقه‌های مادی و رفع حوایج معیشتی روزمره است. در تعامل با وجه ابزاری، «دیگری» و «تعامل» برای کنش‌گر جنبه کاملاً ابزاری و وسیله‌ای دارد. دغدغه اصلی کنش‌گران درگیر در این نوع رابطه، به حداکثر رساندن نفع خویش است. عقلانیت ابزاری و محاسبه‌گر، اساس این نوع تعامل را تشکیل می‌دهد. سنخ عالی چنین تعامل، نوعی مبادله سرد است که مبتنی بر منطق بازار یا سیستم عرضه و تقاضا است. به عبارت دیگر، تعامل ابزاری، کنش متقابل است که صرفاً بر اساس «منطق داد و گرفت» استوار است. چنین تعاملاتی بیش‌تر دارای خصلت تصادفی و مشروط است؛ به این معنا که این‌گونه تعاملات به‌تنهایی نمی‌تواند دوام بیاورد و خصلت تصادفی خود را از دست بدهد؛ مگر این‌که بعد اظهاری تعامل به آن افزوده شود؛ زیرا استمرار و ثبات این نوع رابطه تابعی با آرایش منافع کنش‌گران ذی‌نفع در تعامل است. تعامل ابزاری، شرط لازم برای استقرار وحدت اجتماعی است؛ اما شرط کافی نیست؛ زیرا تعامل ابزاری از کم‌ترین پایه‌های عاطفی برخوردار است؛ در حالی‌که احساس پیوستگی و هم‌بستگی اجتماعی تا حد زیادی ریشه در ابعاد عاطفی وجود انسان دارد. در حقیقت آنچه افراد را به هم پیوند می‌دهد و باعث تکرار، دوام و متشکل‌شدن تعاملات و کنش‌ها می‌گردد، بعد اظهاری تعامل است که مورد بحث قرار خواهد گرفت.

تعامل ابزاری، معطوف به تأمین نیازهای مادی و توسعه معیشت آدمیان است. این هدف فقط از طریق استخدام متقابل حاصل می‌شود. نوع دیگری از تعامل، تعامل اظهاری است. در تعامل اظهاری، نفس ارتباط ارزش‌مند است. در ارتباطات مبتنی بر عقلانیت ابزاری،

منطق کنش اجتماعی و به‌هم‌پیوستن افراد، عمدتاً مبتنی بر منطق «چرتکه» انداختن است؛ اما در ارتباطات مبتنی بر تعامل اظهاری، نفس ارتباط به‌منظور تفاهم اجتماعی دارای ارزش و مطلوبیت ذاتی است. در حالی‌که در ارتباط ابزاری، هدف غایی کسب سود و برآورده‌شدن نیازهای معیشتی است؛ اما در ارتباط اظهاری، نفس باهم‌بودن و انس و الفت برقرارکردن با دیگران موضوعیت دارد و از علایق بنیادی هستی انسانی محسوب می‌شود.

در رابطه اظهاری نوعی صمیمیت، اعتماد و تعهد وجود دارد و کنش‌گران رفاه حال یکدیگر را در نظر می‌گیرند. در این نوع رابطه، نفع فردی تا حدودی از طریق پاداش‌های جانشین تأمین می‌شود. پاداش جانشین به‌عنوان یک پاداش روانی و ذهنی، ارتباط مستقیم با میزان دوستی و معاشرت‌پذیری طرفین درگیر در رابطه دارد؛ یعنی هرقدر کنش‌گر «الف»، کنش‌گر «ب» را بیش‌تر دوست داشته باشد، به همان میزان نفع متصور می‌شود که از معاشرت با دیگران برایش حاصل می‌شود، بیش‌تر خواهد بود. مکانیسم اصلی فعال‌سازی این نوع رابطه و تداوم آن، فعال‌کردن تعهد است. روابط خویشاوندی، دوستی، همسایگی، آرمانی و انجمنی از مصادیق تجربی این تعامل هستند.

آنچه راجع به ویژگی‌های تعامل اظهاری گفته شد، همگی حاکی از آن است که روابط اظهاری خاستگاه اصلی اخلاق، تعهد و احساس تکلیف اجتماعی است که این به‌نوبه خود، نقش نظم‌دهندگی روابط اظهاری را نشان می‌دهد. به عبارتی، هرقدر صبغه عاطفی و اخلاقی روابط افزایش یابد، به همان نسبت نیز میزان اثر انسدادی و انتظامی آن افزایش می‌یابد. در ارتباط اظهاری، تعامل هدف است نه وسیله. از طریق تعامل اظهاری است که «ما» یا «اجتماع» شکل می‌گیرد. در حقیقت می‌توان گفت که تعامل سنگ بنای «ما» یا «اجتماع» است؛ اما مشروط بر این‌که تعامل صبغه اظهاری داشته باشد (چلبی، ۱۳۸۹: ۲۵۰-۲۵۱).

با توجه به مبنای رهبر شهید در گروه‌بندی اجتماعی، ایشان منطق تعاملی را که در جامعه مطرح می‌کند، تلفیق از هر دو نوع تعامل است؛ یعنی در اندیشه رهبر شهید، تعامل اظهاری و ابزاری با همدیگر تلفیق شده است. مکانیزمی که آن را رهبر شهید جمع نموده است، به

شیوه زیر است:

الف) معرفی محور جدید برای هم‌بستگی: چنان‌که بیان شد، رهبر شهید مطابق آموزه‌های دین، ایمان به خدا را «محور مشترک» برای تعلقات عاطفی و گروه‌بندی در جامعه معرفی نموده است.^۱ «برای شما می‌گویم که شما دو چیز را مد نظر بگیرید: یکی توجه به خدا داشته باشید که خدا از همه قوی‌تر است و هیچ‌کس در مقابل قدرت او نیست، این یک مسأله است. و دیگر هم این‌که پیر، جوان، مرد، زن، کوچک و بزرگ متوجه باشید که کسی در میان شما خیانت نکند» (جاوید، ۱۳۹۳: ۳۴۹). محبت به خدا، شاخصی است که باید همه تعلقات عاطفی در جامعه دینی خود را با آن تنظیم نمایند. مهم‌ترین ویژگی این محور مشترک این است که تعلق خاطر و وابستگی به آن، قابلیت تعمیم‌پذیری در ورای مرزهای محدود و بسته گروهی را دارد؛ زیرا محوری که دین برای هدایت و تمرکز عواطف انسانی معرفی می‌کند، فرازمانی و فرامکانی است و همه انسان‌ها نسبت به آن در وضعیت برابر و مساوی قرار دارند. برخلاف تعلقات عاطفی طبیعی که حداکثر در گروه‌های قومی و قبیله‌ای قابل تکثیر است و نیز برخلاف عواطف ناشی از هم‌زیستی مشترک که تابع نوسانات آرایش منافع کنش‌گران است، عواطف دینی شالوده عمیق‌تر و گسترده‌تری برای ایجاد پیوندهای اجتماعی فراهم می‌سازد و این ظرفیت را دارد که کل انسانیت را در زیر چتر خود در یک جامعه واحد و هم‌بسته گرد هم آورد. این مطلب هم‌زمان بیان‌گر پیوند عمیق، شدید و گسترده حاکم بر سطوح مختلف روابط اخوت ایمانی است و در صورت نهادینه‌شدن ایمان دینی، دیگر نموده‌های بی‌نظمی؛ نظیر حرمت‌شکنی‌ها، ظلم، بی‌عدالتی، نقض هنجار و غیره از جامعه رخت برخواهد بست؛ چون تمام جامعه به یک کل تبدیل شده و خرده‌هویت‌های اجتماعی به مثابه اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده آن عمل می‌کنند. در چنین وضعیتی، تمام گروه‌های اجتماعی، مانند اعضای یک ارگانیسم زنده، وظایف محول خود را به‌خوبی انجام می‌دهند و هیچ‌کدام از وظایف خود تخطی نخواهند کرد.

ب) ارائه تعریف جدید از عقلانیت: چنان‌که بیان شد، عقلانیت نیز مانند عواطف، راهنمای

۱. وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران، آیه ۱۰۳).

عمل انسان و عامل نظم‌بخشی زندگی اجتماعی انسان است؛ چون عقل هم زندگی انسان را قاعده‌مند می‌سازد. رهبر شهید نیز روابط ابزاری را نادیده نگرفته است و مدعی نفی روابط ابزاری و گروه‌بندی عقلانی سودمحور نیست؛ چنان‌که خود در عرصه سیاسی از این واقعیت چنین پرده بر داشته است. «ما یک جریان و حزب هستیم و فلسفه وجودی حزب، یعنی مسئله سیاسی حزب، سیاست است. اگر سیاست از یک حزب گرفته شود، دیگر فلسفه وجودی ندارد» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۲۲)؛ منتها عقلانیتی که رهبر شهید از آن سخن می‌گوید، یک عقلانیت فردمحور و سودطلب محض نیست؛ چنان‌که در قسمت دوم عبارت فوق بیان شده است. رهبر شهید عقلانیت همراه با غدعه، فریب، نیرنگ و خیانت را تقبیح می‌کند. «دیگر هم این‌که پیر، جوان، مرد، زن، کوچک و بزرگ متوجه باشید که کسی در میان شما خیانت نکند» (جاوید، ۱۳۹۳: ۳۴۹). عقلانیت مطلوب رهبر شهید، عقلانیت اجتماعی است که در آن منافع فردی در ضمن منافع جمعی جست‌وجو و تعقیب می‌شود. مختصات این نوع عقلانیت در مباحث بعدی بیان خواهد شد.

۴. ابزار ارتباط

سومین واحد بنیادی وحدت اجتماعی، ابزار و رسانه ارتباط است. اگر «ارتباط» را سنگ بنای جامعه انسانی تلقی نماییم، بدون تردید، «زبان» مهم‌ترین وسیله‌ای است که انسان‌ها برای برقراری ارتباط در جامعه از آن استفاده می‌کنند. انسان‌ها بدون استفاده از زبان به هیچ‌وجه قادر به ایجاد و توسعه جامعه متمایز انسانی نبودند. شکل‌گیری و استمرار نظام ارتباطی پیچیده انسانی تا حد زیادی محصول توانش زبانی و قدرت نمادسازی انسان است؛ به‌طوری که برخی از محققان حوزه علم الاجتماع، وجه تمایز انسان را از سایر حیوانات در ظرفیت نمادسازی انسان دانسته و او را «حیوان اعتبارساز» تعریف کرده‌اند (سروش، ۱۳۸۴: ۱۲۷-۱۳۵).

زبان مهم‌ترین ابزاری است که انسان‌ها از طریق آن قادرند با محیط خود ارتباط برقرار نموده و به حیات جمعی‌شان سامان و انتظام ببخشند. زبان برای این که نقش مثبت در تحکیم

پیوندهای اجتماعی داشته باشد، باید دارای ویژگی‌های خاص باشد و قواعد معینی در آن رعایت گردد. اگر شرایط گفتار به‌هنگار - که بعداً به آن‌ها پرداخته خواهد شد - در زبان اجتماعی رعایت نگردد، این ابزار اساسی ارتباط، تبدیل به وسیله‌ای مخرب می‌شود که در راستای تحقق فتنه‌افکنی و شقاق اجتماعی قرار خواهد گرفت.

۱-۴. بازنمایی حقیقت

مهم‌ترین شاخص نظام گفتاری یا تولید گفتمان وحدت‌بخش، داشتن دغدغه بازنمایی حقیقت و قول سدید است. به عبارتی، زبان یا گفتاری را که هدف آن نیل به حقیقت یا دفاع از حقیقت باشد، می‌توان زبان مولد وحدت اجتماعی دانست تا زبان معطوف به قدرت که گاه با کذب، حيله، نیرنگ و فریب همراه می‌شود. در بیانات رهبر شهید به‌خوبی این مطلب بیان شده است. «ما مردم افغانستانیم. هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه این‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس در باره سرنوشت خودش تصمیم بگیرند. این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۶۶). در جای دیگر از این موضوع چنین پرده‌برداری می‌کند: «ما معتقدیم برادرانی که دل‌شان به سرنوشت آینده‌شان می‌سوزد و به آینده خود فکر می‌کنند، باید در حکومت عبوری، تثبیت حقوق ملیت‌ها را کنند و بعد قانون به توافق هم بسازند» (جاوید، ۱۳۹۳: ۷۳). هم‌چنان رهبر شهید دفاع از حقوق همه شهروندان افغانستان را یک اصل دانسته و آن را وظیفه خود می‌داند؛ چنان‌که بیان می‌دارد: «حزب وحدت مصمم است که از حقوق ملیت‌های ساکن در افغانستان و همه اقشار مردم در سیاست آینده کشور دفاع کند. ... و می‌خواهد که در این جا حق هیچ ملیتی، هیچ حزبی، هیچ قومی و نژادی ضایع نشود و در حق کسی ظلم صورت نگیرد» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۹۷).

لازم است که به این نکته هم توجه شود که رهبر شهید، ملاک حقانیت را نیز به‌صورت

عینی و انضمامی مشخص نموده است. ملاک حقانیت مطابقت با واقع است نه اعتقاد اکثریت؛ امری حق است که با واقع مطابقت داشته باشد، چه مطابق با خواست اکثریت باشد و چه نباشد؛ لذا رهبر شهید روی پذیرش واقعیت بسیار تأکید دارد (جاوید، ۱۳۹۳: ۶۱). ایشان به صراحت بیان می‌دارد که «باید مشکل افغانستان از راه تفاهم و پذیرفتن واقعیت‌های افغانستان حل شود» (ضیایی، ۱۳۸۸: ۲۳۳). توجه به همه اقوام یک نمونه واقع‌گرایی رهبر شهید است. نمونه دیگر آن تأکید بر استقلال مذهبی است. «نه ما قبول می‌کنیم، نه هم به‌جاست و نه هم به کسی حق می‌دهیم که بیاید و ما را بگوید که سنی شویم! و نه هم ما یک فرد سنی را می‌گوییم که بیاید شیعه شود! این یک اصل است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۰۶).

۲-۴. رعایت مصالح همگانی

دومین قاعده گفتمان وحدت‌بخش، رعایت مصلحت عمومی یا خیر همگانی است. هرچند صدق و بازنمایی حقیقت، بنیادی‌ترین قاعده تولید گفتمان در نظام آرمانی است؛ اما تنها قاعده نیست. مهم‌ترین مصلحتی که به‌عنوان قاعده دیگر تولید گفتار مطرح گردیده، اصلاح «ذات‌البین» یا حل منازعات و تضادهای اجتماعی است. این خصوصیت زبانی نیز در گفتارهای رهبر شهید به‌خوبی نمایان است. ایشان تصریح می‌نماید که «همه ملیت‌ها باید به حقوق‌شان برسند» (جاوید، ۱۳۹۳: ۷۰). در مورد دیگر این مطلب را چنین بیان نموده است: «اگر ما در این جا بیاییم یک حکومت اسلامی که مردم ما می‌خواهند، به‌وجود بیاوریم که در آن حق همه ملیت‌ها تعیین شده باشد، این باور، باوری درستی می‌باشد» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۴۶). در موارد دیگر نیز رهبر شهید آشکارا بیان می‌دارد که تنها راه رهایی از بحران، احترام گذاشتن به حقوق همه ملیت‌های ساکن افغانستان است. از نظر رهبر شهید، علت‌العلل مشکلات افغانستان، نادیده‌گرفته‌شدن حقوق اقوام مختلف و استفاده از منطق حذفی و انحصارگرایی است. «مشکل افغانستان هم بر سر این مسأله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسأله امتیازطلبی و حذف همدیگر است. این امتیازطلبی گاهی در چهره مذهب ظهور می‌نماید و گاهی در

چهره نژاد؛ اما اعتقاد ما بر این است که آنچه در افغانستان جریان دارد، بیش تر مسأله نژادی است و در قدم بعد تضاد مذهبی است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۷۶-۲۷۷).

از همین رو، شهید مزاری در موارد مختلف طرح‌هایی را که مطرح نموده است، همگی در ارتباط با مصالح کلی افغانستان است که یک نمونه دیگر آن، مسأله سیستم فدرالی است. «تنها راه آرامش در افغانستان و تنها راهی که تجزیه نشود، راهی که ملیت‌ها هم‌بستگی خود را حفظ بکنند و تمامیت ارضی افغانستان حفظ شود، ایجاد سیستم فدرالی در افغانستان است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۷۲). مصلحتی را که رهبر شهید از آن سخن می‌راند و سخن می‌گوید، مصالح قومی، نژادی و سمتی نیست؛ بلکه مبنای آن مصالح انسانی است؛ چنان‌که خود می‌فرماید: «اگر نمایندگان ملیت‌های مختلف، در ساختن قوانین دولت فدرالی سهم نداشته باشند، باز هم آن قانون طوری تدوین خواهد شد که ملیت‌ها از حقوق خود محروم شوند. اگر سهم داشته باشند، قانونی تدوین خواهد شد که حقوق همه را در نظر بگیرند. اگر آزادی و حقوق انسان‌ها ارزش دارد، باید برای همه باشد» (جاوید، ۱۳۹۳: ۷۵). از عبارت فوق پیدا است که مطابق دیدگاه رهبر شهید، تشخیص‌دهنده این مصلحت نیز خود انسان‌هاست که از طریق تعامل و عقلانیت ارتباطی به آن می‌رسند.

رهبر شهید به خواسته‌های عموم و مردم بسیار ارج قایل است و بنیان مشروعیت نظام‌های سیاسی را نیز خواسته مردم می‌داند، نه توافق چند فرد و یا حتا چند حزب و گروه (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۸۹)؛ زیرا از نظر ایشان، قدرت و ملک امر اجتماعی است که از سوی مردم به حاکمان واگذار می‌شود. طرح حکومت اسلامی از سوی رهبر شهید نیز از همین منظر قابل تحلیل است که مردم آن را می‌خواهند؛ چون اکثراً مسلمان هستند (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۳۵).

۳-۴. حفظ حریم‌های اجتماعی

سومین قاعده عام گفتمان وحدت‌بخش، رعایت حرمت حریم‌های اجتماعی است. به‌منظور استحکام پایه‌های انسجام و هم‌بستگی در جامعه، باید حریم‌های اجتماعی را محترم شمرد. همان‌گونه که در زندگی فردی حریم مطرح است، در زندگی جمعی و کتله‌های

اجتماعی نیز حریم مطرح است. پیامد ورود به این حریم‌های ممنوعه، به لحاظ جامعه‌شناختی، لطمه دیدن هم‌بستگی اجتماعی است؛ بنابراین، از جمله شاخص‌های یک جامعه هم‌بسته و منظم این است که نظام گفتگویی آن بر بنیاد قاعده‌ای اساسی «حفظ حریم‌های اجتماعی» استوار باشد. طرح سیستم فدرالی از سوی رهبر شهید، دقیقاً به همین منظور است؛ چون حفظ حریم‌های اجتماعی در حوزه کلان اجتماعی چیزی جز دخالت داشتن در سرنوشت خود، بر اساس خرده‌فرهنگ خود نیست؛ یعنی خرده‌اقوام و هویت‌ها باید در حریم خاص خود اظهار رضایت و آرامش داشته باشند. «تنها راه‌حلی که هم افغانستان را از تجزیه نجات می‌دهد و هم ملیت‌ها را قانع می‌سازد و هم حقوق‌شان را تأمین می‌کند، یک سیستم فدرالی در افغانستان است که در آن، توافق ملیت‌ها در نظر گرفته شود، عنعنات در نظر گرفته شود و خودشان تصمیم‌گیر باشد. یک حکومت مرکزی هم باشد» (جاوید، ۱۳۹۳: ۷۱). نمونه دیگر، به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری است. رسمیت یافتن مذهب جعفری بر همین مبنا قابل تحلیل و بررسی است. نمونه دیگر آن به رسمیت شناخته شدن اقوام مختلف افغانستان است. «بدون شک که در افتخارات جهاد، تمام مردم افغانستان اعم از زن و مرد، و پیر و جوان و اقوام مختلف اعم از ازبک و هزاره و پشتون و تاجیک و بلوچ و نورستانی، همه و همه شرکت داشتند و هیچ‌کسی ادعا نمی‌تواند که در این جا قومی، نژادی یا حزبی به‌تنهایی این افتخار را برای مردم افغانستان کسب کرده است» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۸۸).

۴-۴. احترام به آزادی اندیشه و تفکر اجتماعی

خصوصیت چهارم گفتمان وحدت‌بخش، احترام گذاشتن به «آزادی اندیشه» به عنوان ثمره خردورزی و «تفکر اجتماعی» به عنوان روش اندیشیدن است. معنای آزادی اندیشه این است که انسان در تفکر خود باید بر مبنای منطق عقلانی به اندیشه‌ورزی بپردازد و عقل را از سلطه هر امر دیگری، چون سلطه محیط، سلطه افراد مهم، سلطه عواطف و احساسات، رها کرده و تنها بر اساس واقع‌بینی، تفکر و اندیشه‌ورزی نماید. در منطق احساسی، عقل و خرد در سلطه احساسات و عواطف است؛ عقل خادم احساسات و عواطف، عقل استحاله شده است. استخدام عقل در خدمت احساسات، مستلزم نابودی نعمت آزاداندیشی است؛ چون در این

وضعیت، عقلانیت قربانی پیروی از سنت اسلاف، افراد مهم، عواطف و احساسات و حب و بغض شخصی می‌شود. انسان اسیر احساسات نمی‌تواند آزادانه آن چیزی را که عقل تشخیص می‌دهد، بیان نماید؛ در حقیقت چنین انسانی اسیر است. در پرتو عقلانیت نه تنها انسان به بیان اندیشه و تفکرش آزاد است و هیچ‌کسی حق جلوگیری از بیان آراء و اندیشه همدیگر را ندارد؛ بلکه انسان در مبنای تصمیم‌گیری خود نیز آزاد است؛ چون مبنای آزادی اندیشه در تفکر عقلانی، عقلانیتی است که بر مبنای واقع‌بینی و حقانیت عمل می‌کند. جوهر عقلانیت، رهایی و آزاداندیشی است. اگر این خصوصیت از عقل ایزوله شود، دیگر عقل، عقل نیست. در جامعه عقلانی دیگر هر سخنی به بهانه آزاداندیشی گفته نمی‌شود و هر عملی انجام نمی‌شود؛ بلکه سخنی بیان می‌شود و عملی مشروع است که حق و مطابق با واقع باشد. در نتیجه در جامعه عقلانی بی‌بندوباری و اباحه‌گری گفتاری و رفتاری حاکم نیست؛ بلکه جامعه‌ای است که هم آزادی اندیشه و عمل در آن حاکم است و هم موازن اخلاقی در آن رعایت می‌شود. رهبر شهید در این مورد چنین می‌نویسد: «ما هم وقتی ساختار سیاسی آینده کشور خود را طرح‌ریزی می‌کنیم، حقوق و حرمت اندیشمندان، آزادفکران و روشنفکران خود را در نظر داشته باشیم....» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۹۹). رهبر شهید دیدگاه خود را در مورد آزادی اندیشه با استناد به اسلام بیان می‌دارد و بدین باور است که «در اسلام بالاترین مرتبه آزادی اندیشه و افکار سیاسی و فرهنگی وجود دارد. بله واضح است که در اسلام و در هر نظام دیگری، اخلال و برهم‌زدن حقوق اجتماعی و فردی جامعه را به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۰۱). رهبر شهید با هر نوع تنگ‌نظری و انحصار فکری و فرهنگی مخالف است؛ چنان‌که خود در جمع استادان چنین بیان می‌دارد: «ما معتقدیم که دنیای تنگ‌نظری و جهل بسته است و میدان ندارد. امیدوار هستم که در افغانستان قهرمان و سربلند، هم منطق دانش و فرهنگ جای تنگ‌نظری، قلدری و بی‌ثباتی را بگیرد» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

ویژگی دیگر منطق تفکر عقلانی، «تفکر اجتماعی» است نه «تفکر فردی». در تفکر فردی، فرد نسبت به خود و دیگران نگاه استقلالی داشته و مبنای تصمیم‌گیری وی تنها جلب منفعت و دفع ضرر از خودش است؛ یعنی پیروی از عقلانیت ابزاری و ایجاد روابط اجتماعی ابزاری؛

اما در تفکر اجتماعی، فرد خود را جزء جامعه انگاشته و نفع و ضرر فردی در ارتباط با نفع و زیان جمعی تعریف می‌شود؛ از همین رو، در تفکر اجتماعی، مبنای تصمیم‌گیری نفع و زیان جمعی است نه فردی. در تفکر اجتماعی فرد خود را بخشی از جامعه دانسته و هدف جامعه را در خود درونی می‌سازد و میان فرد و جامعه پیوند ناگسستنی ایجاد می‌شود.

ظهور و بروز تفکر اجتماعی در عرصه فکر و اندیشه، اجتناب از استبداد فهم است. حاملان تفکر اجتماعی، در تفکرورزی و اندیشه‌ورزی و درک واقعیت نیز استبداد فکری به خرج نمی‌دهند و از طریق رئالیسم تعاملی به تولید فکر و اندیشه و درک جهان واقع مبادرت می‌ورزند. مطابق این منطق، استبداد شناختی و رفتاری در هم شکسته و هیچ کنش‌گری مجاز نیست تا فهم خود را بر دیگران تحمیل نماید و خود به عنوان عقل کل تصمیم بگیرد و نظر خود را بر همگان تحمیل نماید. مطابق این روش فکری، استقلال فکری جامعه زمانی تضمین و تثبیت می‌شود، که تفکر اجتماعی در جامعه نهادینه شده باشد. دلیل این امر هم این است که دریافت انسان از واقعیت، دریافت فی الجمله است که از طریق رئالیسم تعاملی اصلاح و کامل می‌گردد. رهبر شهید هم‌چنانی که به آزادی اندیشه احترام می‌نهد، به تفکر اجتماعی نیز حرمت قایل است و راه‌هایی از بحران را در تعامل و گفت‌وگو و تفکر اجتماعی جست‌وجو می‌نماید.

تأکید مکرر رهبر شهید بر تفاهم، گفت‌وگو، تدوین قانون اساسی بر اساس مراجعه به آرای مردم یا تشکیل شورای عالی نظارت (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۰۸) و تشکیل حکومت مبتنی بر خواست مردم، همگی بیانگر این حقیقت است. علاوه بر آن، کنش سیاسی ایشان نیز بیانگر همین حقیقت است. برای مثال: در تعاملات داخلی جامعه هزاره وقتی که ایشان احساس نمود که دیگر جریان سیاسی تحت رهبری ایشان کارآمدی لازم را ندارد، به راحتی از آن عبور کرده و یک محور کلان‌تری را ایجاد نمود. در سطح ملی نیز برای خروج از بحران، طرح گفت‌وگوی چهارجانبه، برگزاری انتخابات، تشکیل حکومت ائتلافی و گفت‌وگوهای بین‌افغانی را مطرح نمود که همگی شواهد بارزی است که ایشان رئالیسم تعاملی را تنها راه‌هایی از وضعیت موجود زمان خودش می‌دانسته است. البته هماهنگ‌سازی ژنرالان ناراضی

از حکومت وقت و تشویق آن‌ها به تشکیل جنبش اسلامی شمال و پیمان جبل‌السراج نیز در همین راستا قابل تحلیل است. این نوع کنش‌های سیاسی رهبر شهید به این پیش‌فرض معرفتی ریشه دارد که هیچ‌کسی به‌تنهایی واقعیت را درک نمی‌کند. چون شناخت کامل ندارد، پس تصمیم درست نمی‌تواند بگیرد؛ زیرا تصمیم‌گیری‌ها بر شناخت متکی هستند. در نتیجه انحصارطلبی سیاسی معنا ندارد. همان‌گونه که انسان از طریق تعامل و گفت‌وگو به شناخت درست دست می‌یابد، اتخاذ تصمیمات صحیح و مفید نیز از طریق هم‌اندیشی و هم‌فکری میسر است. فرمایش معروف شهید وحدت ملی که من به‌دنبال چوکی نیستم؛ بلکه به‌دنبال سهیم‌بودن در تصمیم‌گیری هستم، دقیقاً به رئالیسم تعاملی و عقلانیت جمعی اشاره دارد. معنای این سخن این است که یک یا چند فردی برخواسته از شرایط وجودی خاص، نمی‌توانند به‌عنوان عقل کل خود را به‌جای همگان قرار دهند و از منظر خود برای همگان تصمیم بگیرند؛ چون درک و شناخت کامل ندارند. البته این در صورتی است که شرایط زیستی خاص، اجازه عبور از منافع خاص را بدهد.

۵. شاخص‌های وحدت ملی

همان‌طوری که بیان شد، در سطح تعامل میان خرده‌هویت‌ها وقتی می‌توان صحبت از شکل‌گیری وحدت ملی به میان آورد که اعضای درگیر در فرایند تعامل، به تعریف مشترک و بین‌الذهانی از خودشان به‌عنوان یک کلیت هم‌پسته یا «ما» برسند. با تشکیل «ما» است که می‌توان از نوع وحدت ملی سخن گفت. پس از تشکیل «ما»ی اجتماعی، حفظ وحدت و انسجام ملی و استمرار تعاملات الگومند حداقل با چهار مسأله اساسی مواجه است که اگر این مسائل حل نشوند، وحدت ملی یا انسداد مرزهای هویتی «ما» و اجتماع با اختلال مواجه خواهد شد.

۵-۱. هم‌فکری مشترک

نخستین شرط ضروری برای برقراری تعامل و ایجاد احساس هم‌پستگی، «هم‌فکری مشترک» عاملان اجتماعی است. مجموعه‌ای از افراد یا انبوه خلق وقتی تبدیل به یک اجتماع

به هم پیوسته می شوند که بر اساس معانی مشترک به تعامل بپردازند؛ یعنی تعامل متقابل وقتی قابل تداوم است و احساس پیوستگی ایجاد می کند که نظام معنایی، افراد مشترک باشد؛ بنابراین، هم فکری مشترک را می توان توافق و تفاهم بین الازدهانی عاملان در یک نظام معنایی یا «زیست جهان مشترک» تعریف کرد. منظور از «زیست جهان مشترک» توافق نسبی اعضای جامعه در باورها، ارزش ها و الگوهای عمل است که برآیند این اشتراک، تناسب و تشابه روحی عناصر تشکیل دهنده جامعه است. وقتی افراد یک گروه یا اجتماع از ذخیره اطلاعاتی و نظام معنایی مشابهی برخوردار هستند، این امکان را دارند که در موقعیت های عمل و کنش با سهولت بیش تری به تفاهم رسیده و جهت گیری های مشترکی را اتخاذ نمایند. زیست جهان واحد باعث می شود که رفتارها و اعمال برای کنش گران قابل فهم و پیش بینی پذیر گردد؛ به همین دلیل، در این گونه اجتماعات نظم و هم بستگی اجتماعی از پایداری و استحکام بیش تری برخوردار است.

بسیاری شکل گیری نظم و هم بستگی اجتماعی را تا حد زیادی محصول «هم فکری مشترک» یا تناسب روحی افراد و گروه های اجتماعی می دانند؛ یعنی اشتراک انسان ها در یک زیست جهان باعث شکل گیری نوعی روح جمعی می شود که مایه انس و الفت انسان ها می گردد. هرچند روح جمعی دارای بستر مادی واحدی که ظرف آن را در سطح عینی تشکیل دهد، نیست و در تمامی جامعه به تعداد روح های فردی پراکنده است، با این همه، ارواح مشابه خصلت های ویژه ای دارند که از شرایط خاص افراد مستقل است. افراد می میرند اما روح جمعی باقی می ماند و با عوض شدن نسل ها نه تنها تغییر نمی کند؛ بلکه برعکس، عامل پیوند نسل های متوالی با یکدیگر است. پس روح جمعی گرچه جز در کالبد افراد صورت خارجی نمی یابد؛ اما از روح های فردی متمایز است و آثار متفاوتی دارد. به دلیل همین آثار متمایز است که جامعه، هستی متمایزی از هویت های فردی پیدا می کند.

۱-۱-۵. توافق شناختی

نخستین و مهم ترین شاخص هم فکری مشترک، شناخت ها و اندیشه های مشترک عاملان

اجتماعی در باره انواع اساسی موقعیت‌های اجتماعی؛ نظیر موقعیت کار، تعلیم و تربیت، خانواده، دوستی، سیاست، همسایگی، ورزش، تفریحات و غیره است. اشتراک معرفتی یا توافق بین‌الاذهانی در باره موقعیت‌های خاص اجتماعی در صورتی حاصل می‌شود که عاملان اجتماعی در مورد یک‌سری «شناخت‌های بنیادین»؛ یعنی «مجموعه‌ای از بینش‌ها، تفسیرها و تحلیل‌ها در باره جهان و جامعه و انسان»، اشتراک و وحدت نظر داشته باشند. اگر عاملان اجتماعی تفسیر، طرز تلقی‌ها و باورهای متباعدی در باره وجوه بنیادین حیات انسانی داشته باشند، هم‌سویی و تفاهم آن‌ها در موقعیت‌های خاص اجتماعی بسیار دشوار و شکننده خواهد بود. در نتیجه شکل‌گیری انسجام پایدار با چالش‌های بنیادی مواجه خواهد بود. نظم پایدار در جامعه زمانی امکان استقرار پیدا می‌کند که شناخت‌های اجتماعی عاملان در ارتباط با موقعیت‌های خاص، بر جهان‌بینی واحدی استوار باشد. با توجه به اشتراکات شناخت‌های بنیادین، آنچه را که رهبر شهید به‌عنوان فاکتورهای شناخت مشترک و مقوم انسجام اجتماعی مطرح می‌نماید، شناخت‌های بسیار جزئی و مشخص است؛ مانند شناخت اقوام از اصل وجود، زبان، مذهب، تعداد نفوس، وضعیت تاریخی و وضعیت فعلی همدیگر. این‌ها فاکتورهایی هستند که به‌صورت مکرر در فرمایشات رهبر شهید بیان شده است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۲-۱-۵. توافق ارزشی

اشتراک عاملان در نظام ارزشی یا داشتن معیارهای ارزشیابی مشترک در باب مطلوب و نامطلوب، دیگر شاخص هم‌فکری مشترک است. مجموعه‌ای از ایده‌های کلی و انتزاعی که باید و نباید، خوب و بد و حسن و قبح را در یک جامعه مشخص می‌کند، بخشی از زیست جهان یا نظام معنایی مشترک عاملان را تشکیل می‌دهد. وقتی این ارزش‌ها یا آرمان‌های کلی در نظامی از معیارها برای ارزیابی رفتار درست از رفتار نادرست سازمان‌دهی و به کار گرفته می‌شوند، یک نظام ارزشی را پدید می‌آورند. سنخ‌بندی‌های را که عاملان اجتماعی در فرایند تعامل انجام می‌دهند تا بتوانند در قالب آن‌ها کنش‌های دیگران را برای خود تفسیر و قابل فهم سازند، تا حد زیادی تحت تأثیر نظام ارزشی کنش‌گران قرار دارد. به عبارت دیگر، معانی را که کنش‌گران در فرایند تعامل به کنش‌های‌شان نسبت می‌دهند و بر اساس

این معانی، کنش‌های هم‌دیگر را درک و تفسیر می‌کنند، تا حد زیادی متأثر از ملاک‌های ارزشی است. پس از شناخت‌های مشترک، معیارهای ارزشی، راهنمای اصلی اندیشه‌ها و اعمال هستند و «ما» یا اجتماع بدون توافق بر سر ارزش‌های بنیادین تشکیل نمی‌شود؛ لذا «توافق ارزشی» یکی از شاخص‌های اصلی هم‌بستگی به حساب می‌آید. در جامعه‌ای که در آن خرده‌نظام‌های ارزشی متعارض و متضاد حضور داشته باشند، امکان توافق و هم‌بستگی ناممکن و یا بسیار شکننده خواهد بود. میزان هم‌بستگی اجتماعی یا تعامل پایدار در میان افراد و گروه‌های اجتماعی، ارتباط مستقیم با میزان توافق ارزشی در آن‌ها دارد؛ هرچه میزان توافق ارزشی در یک اجتماع بالا باشد، میزان هم‌بستگی نیز به همان نسبت بالا خواهد بود. رهبر شهید ارزش‌هایی چون احترام به شهدا، ایثار، حکومت اسلامی، عدالت اجتماعی، سربلندی، استقلال و عزت مردم افغانستان را به عنوان ارزش‌های بنیادی و اساسی مطرح می‌کند. «شهرداری که برای حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی و امنیت و سربلندی مردم افغانستان خون دادند، نه برای قدرت‌طلبی» (جاوید، ۱۳۹۳: ۴۱-۴۲، ۲۲۶).

۳-۱-۵. توافق هنجاری

سومین شاخص هم‌فکری مشترک، توافق نسبی بر سر هنجارها، الگوها و قواعد عمل است. در حقیقت هنجارها مهم‌ترین مؤلفه زیست جهان مشترک است که در ارتباط مستقیم با هدایت و کنترل کنش‌های عاملان اجتماعی قرار دارد. باورها و ارزش‌ها احکام بسیار کلی و انتزاعی را در باب خوب و بد و یا خیر و شر فراهم می‌سازند. به همین دلیل، ارزش‌ها قابلیت تفسیرپذیری و به‌کارگیری در موقعیت‌های بسیار متفاوتی را دارند. برای این‌که نظام ارزشی در ارتباط مستقیم با تنظیم رفتار قرار گیرد، ضروری است که به صورت الگوها و قواعد معین تنظیم‌کننده رفتار در موقعیت‌های مشخص، یعنی به نظام هنجارها و قواعد مشخص رفتار تبدیل شوند. انتخابات عادلانه و آزاد، سرشماری درست، پذیرش حقوق همه خرده‌هویت‌ها بر اساس شعاع وجودی آن‌ها، هنجارهای سیاسی است که رهبر شهید به آن‌ها تأکید داشته است تا از این طریق ارزش‌ها به هنجار تبدیل شده و عینیت رفتاری پیدا نمایند.

۲-۵. همدلی مشترک

دومین مسأله اساسی نظم عام و فراگیر، همدلی مشترک است. منظور از همدلی، احساس تعلق و تعهد متقابل میان خرده‌هویت‌های اجتماعی است که ریشه در بعد عاطفی انسان دارد. عواطف و احساسات از جمله ابعاد مهم وجودی انسان محسوب می‌شوند؛ به همین دلیل، وابستگی عاطفی، یکی از ارکان اصلی تشکیل اجتماع و پایه وحدت هنجاری تلقی شده است. برخی علمای علم الاجتماع معتقدند که اصولاً کنش‌های اجتماعی از اساس ریشه‌های عاطفی و غیر عقلانی دارند. هرچند تقلیل و ارجاع تمام کنش‌های اجتماعی به محرک‌ها و سرچشمه‌های احساسی غیر قابل دفاع و اغلب مردود تلقی شده است؛ اما تردیدی وجود ندارد که احساس تعلق به جمع، همدلی و دوستی متقابل اجتماعی، که از مشخصه‌های اصلی هم‌بستگی اجتماعی‌اند، ریشه‌های مستحکم در وابستگی عاطفی دارند. در حقیقت وابستگی عاطفی مکانیسمی است که از طریق آن نظم هنجاری استقرار می‌یابد؛ زیرا احساس تعهد و نیازهای پیوندجویانه انسان به عنوان عامل اصلی استقرار نظم و هم‌بستگی اجتماعی، در اساس ماهیت عاطفی دارد. محبت، عطف و مهربانی است که قلب‌های مردم طبعاً وحشی و رام‌ناشدنی را به همدیگر نزدیک می‌کند؛ بنابراین، میزان تعلقات عاطفی و همدلی مشترک هر جامعه با میزان هم‌بستگی آن ارتباط وثیق و تنگاتنگ دارد. هرچه تعلقات عاطفی بیش‌تر و تعمیم‌یافته‌تر باشد، میزان هم‌بستگی اجتماعی نیز بالا خواهد بود. شاخص‌های اصلی همدلی مشترک، عواطف تعمیم‌یافته و صمیمیت اجتماعی است.

۱-۲-۵. عواطف تعمیم‌یافته

همان‌طوری که اشاره شد، عواطف انسانی یکی از بنیادهای اصلی وحدت و هم‌بستگی اجتماعی به‌شمار می‌رود. نوع آرمانی روابط مبتنی بر عاطفه را می‌توان در پیوندهای خویشاوندی و میان اعضای خانواده یافت. روابط عاطفی مصداق اصلی ارتباط اظهاری به‌شمار می‌رود که در آن نفس رابطه، مطلوبیت ذاتی دارد. منظور از «عواطف تعمیم‌یافته» تعمیم روابط اظهاری از گروه‌های اولیه به گروه‌های ثانویه است. اگر کنش‌گران میل به وابستگی عاطفی تعمیم‌یافته

را در نظام شخصیتی خود کسب و درونی کرده باشند، در نوع آرمانی آن همه انسان‌ها را از خود می‌دانند و در قبال همه احساس تعهد و تکلیف می‌کنند و همه افراد در تعریف او از دوستی جای می‌گیرند. به هر میزان که تعلقات عاطفی از تعلق به اجتماع طبیعی به سمت تعلق به گروه‌های ثانوی میل پیدا کند، نظم و هم‌بستگی اجتماعی از پایه‌های مستحکم‌تری برخوردار خواهد شد؛ از این رو است که رهبر شهید برادری خرده‌هویت‌ها را به‌جای دشمنی آن‌ها مطرح می‌کند تا از این طریق بتواند عواطف فراقومی را تعمیم بدهد. «این‌جا برای شما واضح می‌گویم که در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۴۶). در جای دیگر نیز به صراحت چنین بیان می‌دارد: «ما با ملیت تاجیک برادر هستیم، با ملیت پشتون برادر هستیم» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۲۷).

۲-۲-۵. صمیمیت اجتماعی

منظور از صمیمیت اجتماعی، عمق و گرمی روابط همدلانه است. شاخص «عواطف تعمیم‌یافته» بیش‌تر ناظر به عام‌گرایی عاطفی بود؛ در حالی که «صمیمیت اجتماعی» به‌عنوان شاخص همدلی، اشاره به گسترش عمقی مناسبات همدلانه دارد. تعلقات عاطفی به‌لحاظ گرمی و عمق در یک سطح نیستند؛ به‌عنوان مثال: احساسات مثبتی که میان اعضای خانواده مبادله می‌شود، به‌لحاظ درجه و میزان نزدیکی متفاوت از مبادلات عاطفی در گروه‌های دوستی است. تأمل در بیانات شهید وحدت ملی نشان می‌دهد که الگوی مبادله عواطف مثبت، به‌لحاظ درجه صمیمیت نیز گرایش به تعمیم‌یافتگی از اجتماعات طبیعی؛ نظیر گروه‌های قومی و عصبی به سمت گروه‌های ثانوی؛ نظیر اجتماعات آرمانی و عقیدتی دارد. میزان «صمیمیت اجتماعی» رابطه مستقیم با میزان هم‌بستگی اجتماعی دارد؛ یعنی هرچه روابط اجتماعی دارای عمق و صمیمیت بیش‌تر باشد، به همان نسبت، هم‌بستگی اجتماعی از استحکام و نیرومندی بیش‌تری برخوردار خواهد بود؛ لذا برقراری روابط گرم و صمیمی در بین اعضای جامعه مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. رهبر شهید به‌خاطر نهاده شدن رابطه صمیمی در میان هویت‌های نسبتاً متکثر افغانستان، به صراحت تمام از تمام کسانی که در این

مسیر تلاش نموده‌اند، تشکر نموده و همگان را برای تحقیق یافتن این مهم مسؤول می‌داند. «ما از درایت و محبت شما [خطاب به شورای صلح] تشکر می‌کنیم که این برادری را حفظ کردید: از یک برادر هزاره، برادر پشتونش حمایت کرد و از یک تاجیک، از یک حمایت کرد و این بسیار جای شکرانگی دارد که شما صمیمیت‌تان را حفظ کردید. حالا هم برای این که خصومت‌ها از میان برداشته شود و برادری در کشور حاکم گردد، همه و همه پیر و جوان، مسؤول تنظیم و غیر تنظیم، همه مسؤولیت دارند که برادری و اخوت را در بین ساکنین کشور برقرار نمایند» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۱۰).

۳-۵. همگami مشترک

سومین مسأله اساسی نظم در میان خرده‌هویت‌ها را می‌توان همگami مشترک نامید. همگami ناظر به وحدت عملی کنش‌گران در وضعیت اجتماعی است که در آن منافع و علایق شخصی با مصالح جمعی و خیر همگami در تعارض قرار می‌گیرد. خرده‌هویت‌ها به هر میزانی که جامعه‌پذیر شده باشند، در عین حال منافع شخصی آن‌ها از بین نمی‌رود. این منافع ممکن است باعث ایجاد تضاد و تراحم در جامعه گردد؛ به همین دلیل، در شرایطی که مصالح و منافع کلان جامعه با علایق هویت‌های کوچک‌تر در تعارض و تراحم قرار می‌گیرد، لازم است که راه‌حلی پیدا شود که نوعی وحدت عمل و همگami مشترک را بین حلقات مختلف تشویق نماید. اگر این مسأله حل نشود، مصالح بلندمدت جامعه قربانی تمایلات و خواست‌های شخصی و مقطعی می‌شود. با توجه به فرمایشات رهبر شهید، راه‌های زیر را می‌توان به عنوان روش‌های تقویت همگami مشترک برشمرد تا وحدت ملی در جامعه نهادینه شود.

۱-۳-۵. اعتماد اجتماعی

اعتماد از مهم‌ترین شاخص‌های همگami مشترک و هم‌بستگی اجتماعی است؛ زیرا اعتماد اجتماعی تسهیل‌کننده مبادلات و تعامل در فضای اجتماعی است و هزینه مذاکرات و تفاهم اجتماعی را به حداقل می‌رساند. اعتماد در یک تعریف ساده عبارت است از انتظار عمل

صادقانه دیگران نسبت به خود. در جامعه‌ای که همدلی مشترک در آن نیرومند است، ضریب اطمینان و اعتماد اجتماعی نیز در آن بالا می‌باشد. به عبارت دیگر، به هر میزانی که افراد تعلق عاطفی بیش‌تری نسبت به همدیگر داشته باشند، به همان نسبت، افراد نسبت به هم اعتماد و اطمینان بیش‌تری دارند. عکس قضیه نیز درست است؛ یعنی هرچه اعتماد اجتماعی بیش‌تر باشد، همدلی نیز در آن افزایش خواهد یافت؛ از همین‌رو، رهبر شهید، روی نهاده‌سازی اعتماد اجتماعی و از میان‌برداشتن دشمنی بسیار تأکید دارد و - چنان‌که ذکرش رفت - دشمنی ملیت‌ها را یک فاجعه می‌داند. یکی از راه‌های عینیت‌بخشیدن به اعتماد اجتماعی نیز از نظر رهبر شهید، رعایت حقوق همه ملیت‌ها و سهیم‌سازی همه عاملان اجتماعی به‌صورت متوازن، در ساختار قدرت و تصمیم‌گیری‌ها است. «ما می‌گوییم که این‌ها همه برادر یکدیگراند، همه از افغانستان‌اند و همه صدها سال برادروار زندگی کرده‌اند؛ بناءً برای تعیین سرنوشت آینده‌شان حق دارند که تصمیم بگیرند، این به معنای برادری ملیت‌هاست نه خصومت و دشمنی ملیت‌ها. یعنی وقتی یک برادر از برادر دیگرش حق خود را می‌خواهد، به معنای آن نیست که در حق او دشمنی کرده باشد؛ بلکه به معنای آن است که برادر باشند، یکجا زندگی کنند و کسی به کسی دیگری تجاوز نکند. متأسفانه این مسأله در افغانستان تبدیل به خصومت شد و این فاجعه بسیار درناکی است برای مردم افغانستان» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۳۳). رهبر شهید پیش‌گیری از دشمنی ملیت‌ها را یکی از افتخارات خود می‌داند (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۳۲) و از طرح هر نوع شعارهای تفرقه‌انگیز و مخل اعتماد اجتماعی اجتناب می‌ورزد. «من هیچ‌وقت نه شیعه گفته‌ام و نه سنی، نه بعد از این هم می‌گوییم؛ چون شیعه، سنی و این مسائل بازی است؛ این بازی قدرت‌ها است و الان در این ۳۰۰ سال هم شیعه بوده است و هم سنی، در این‌جا زندگی کرده‌اند» (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۱۷).

۲-۳-۵. رفق و مدارای اجتماعی

شاخص دوم همگامی مشترک، رفق و مدارای اجتماعی است. منظور از رفق و مدارا به معنای ملایمت و نرمی، وسعت نظر، گذشت و تحمل اجتماعی می‌باشد. رفق و مدارا در هرگونه رابطه و تعامل انسانی، چه رابطه و تعامل بین فردی، چه روابط بین گروهی و چه

روابط و مناسبات در سطح جامعه کل، مهم‌ترین قاعده در سامان‌دهی و تنظیم درست روابط و تعاملات است. مدارا و بالابودن آستانه تحمل اجتماعی افراد، باعث همگامی و هم‌گرایی در عمل می‌شود؛ زیرا مدار پیوندهای عاطفی میان افراد را تحکیم و تقویت می‌کند و از این طریق به همگامی عاملان اجتماعی کمک می‌نماید. «راه‌حل مسأله افغانستان، پذیرش همدیگر است. همه اقوام ساکن در افغانستان حداقل سه صد سال در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند و با یکدیگر برادر بوده‌اند. امروز هم بیایند و حرف یکدیگر را برادروار بپذیرند و در کنار یکدیگر زندگی کنند» (رضایی، ۱۳۸۸: ۳۴). در جای دیگر نیز رهبر شهید، به صراحت بیان می‌دارد که مشکل افغانستان زمانی حل می‌شود که از منطق حذف دست برداریم و همه همدیگر را به‌صورت برابر بپذیریم و تنها راه‌حل مشکل افغانستان دیگرپذیری، رفق و مدارای اجتماعی است، نه تحمیل خود بر همدیگر. «ما معتقد هستیم مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند، در صدد حذف یکدیگر نباشند، چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذاهب. ... راه‌حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر...» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۶۳).

۳-۳-۵. ایثار و از خودگذشتگی

یکی از موانع اساسی همگامی مشترک، فردگرایی است. فردگرایی در حوزه‌های مختلف علمی معانی مختلف پیدا می‌کند. در حوزه اجتماع و اخلاق اجتماعی، فردگرایی قائل به تقدم فرد، نیازها و حقوق فردی بر جمع است. در یک تعریف ساده می‌توان گفت که درون‌مایه اصلی فردگرایی، رهایی هرچه بیش‌تر فرد از اجبارهای اجتماعی و به‌دست‌آوردن خودمختاری، آزادی و استقلال فردی در برابر سلطه جمعی است. فردگرایی قطب مقابل جمع‌گرایی است که جامعه را به‌لحاظ وجودشناختی، حقوقی و ارزشی مقدم بر فرد می‌داند و تحصیل مصالح و سعادت جمعی را بر منافع فردی مقدم می‌داند. فردگرایی در ارتباط با نظم و انسجام اجتماعی، خصلت دوگانه دارد: از یک‌سو، هنگامی که فردگرایی با رهایی از اجبارها و شرایط ستم‌گرانه اجتماعی در ارتباط است، به گونه مثبت ارزیابی می‌شود. از سوی دیگر، وقتی فردگرایی به‌صورت لجام‌گسیخته درمی‌آید و در خودخواهی مستهلک می‌شود،

ویرانگر و منفی ارزیابی می شود. رهبر شهید به صراحت بیان می دارد که «زمانی مشکل افغانستان حل می شود که از خودگذری و ایثار نهادینه شود؛ تقاضای ما از مسئولین جهاد از دلسوزان این مملکت این است که خودگذری کنند، برای مملکت و اسلام فکر نکنند و این باور را باطل کنند! افغان ها مرد جنگ اگر هستند، مرد سیاست هم هستند؛ این را باید اثبات نکنند. این اثبات همیشه؛ مگر این که خودگذری نکنند و به مردم بها قایل شوند. به آرای مردم، به آزادی مردم و به انتخابات مردم» (جاوید، ۱۳۹۳: ۳۳۹). در مورد دیگر نیز رهبر شهید چنین بیان می دارد: «باز برای برادران عزیز، مجاهدین عزیز، فرماندهان عزیز، شوراهای ولایتی و موسفیدان و مامورین دواير، توصیه می کنم تقاضا دارم که امروز روز وحدت، روز هماهنگی، روز عفو، روز گذشت، روز این است که گذشته را نادیده بگیرید و در کنار هم دست به دست هم بدهید تا از یک میلیون شهیدی که در راه اسلام دادید، نتیجه بگیرید؛ شهدایی که برای حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی، امنیت و سربلندی مردم افغانستان خون دادند، نه برای قدرت طلبی» (جاوید، ۱۳۹۳: ۴۱-۴۲).

۴-۵. نفع و اقبال مشترک

چهارمین شاخص انسجام و وحدت ملی در سطح تعاملات هویت های متکثر، نفع و اقبال مشترک است. این شاخص ناظر به تأمین نیازها و میزان نیاز متقابل کنش گران اجتماعی به تشریک مساعی مابین کنش گران در برآورده شدن آن سنخ از منافع و نیازهایی است که رفع آن ها از طریق جمع و با مشارکت دیگران در جمع بیش تر ممکن است؛ بنابراین، مقصود از نفع مشترک، ایجاد راه حل های مشترک برای رفع نیازهای مشترک می باشد.

۱-۴-۵. پای بندی به میثاق های اجتماعی

یکی از شاخص های نفع مشترک و در نتیجه استحکام نظم اجتماعی، پای بندی به میثاق ها و تعهدات اجتماعی است. پای بندی به تعهدات از جمله ارزش های عام انسانی است که همه جوامع بر اهمیت و مقبولیت آن اتفاق نظر دارند. میثاق های اجتماعی به قدری مهم اند که برخی از متفکران، شالوده حیات جمعی آدمیان را قراردادهای و میثاق های اجتماعی دانسته اند

و معتقدند که ریشه همه ارزش‌های اجتماعی به قراردادهای و تعهدات، اعم از قراردادهای آگاهانه و رسمی و یا قراردادهای ارتكازی و ضمنی، برمی‌گردند. اگر میثاق‌ها و پیمان‌های اجتماعی نباشند، جامعه‌ای هم تشکیل نمی‌شود. بعد از تشکیل اجتماع هم اگر افراد به خود اجازه دهند که به هر دلیلی پیمان‌های اجتماعی را نقض کنند، هیچ‌کس نمی‌تواند از مزایای حیات اجتماعی بهره‌مند شود. رهبر شهید به‌خاطر جلوگیری از جنگ و منازعات اجتماعی، به تعهدات کاملاً پای‌بند بود که نمونه آن امضای توافق‌نامه اسلام‌آباد، جلال‌آباد و دیگر توافقات است (جاوید، ۱۳۹۳: ۱۸۰)؛ حتا گاه این توافقات یک‌جانبه نیز عمل شده است.

۲-۴-۵. قانون‌گرایی

شاخص دیگر نفع و اقبال مشترک، رعایت قانون است. به هر میزانی که در جامعه قانون بیش‌تر رعایت شود، نفع مشترک اعضای آن بیش‌تر تأمین می‌شود. قانون در یک تعریف ساده عبارت است از مجموعه ضوابط و مقرراتی که حقوق، تکالیف و حدود مسئولیت‌های اعضای یک جامعه را مشخص می‌کند و از طرف یک مرجع دارای اقتدار و مشروعیت وضع می‌شود. رعایت قانون و مقدس‌شمردن آن، مهم‌ترین راه‌کاری است که اعضای جامعه می‌توانند از طریق آن نفع مشترک‌شان را تأمین نمایند. قانون‌گرایی و عمل به آن برای رهبر شهید آن‌قدر اهمیت دارد که ایشان، بهترین معنای تقوا را رعایت قانون قلمداد نموده است. «تقوا را هرکس، هر معنا کرده باشد، خوب‌ترین معنایش این است که حالت و ملکه‌ای در انسان باشد برای رعایت‌کردن این قانون» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۷۵). رهبر شهید در ارتباط با مسائل سیاسی، مخصوصاً قانون اساسی، نیز توجه لازم داشته است. رهایی از بحران سیاسی را در تدوین قانون اساسی می‌داند. «ما معتقدیم برادرانی که دل‌شان به سرنوشت آینده‌شان می‌سوزد و به آینده خود فکر می‌کنند، باید در حکومت عبوری، تثبیت حقوق ملیت‌ها را کنند و بعد قانون به توافق هم بسازند» (جاوید، ۱۳۹۳: ۷۳). البته رهبر شهید روی این نکته هم دقت دارد که قانون زمانی در جامعه نهادینه می‌شود که مبتنی بر رعایت حقوق همه و وحدت ملی باشد. «قانون اگر قانون باشد که مردم آن را رعایت کنند، اصل اولش تأمین حقوق و وحدت ملی در داخل کشور است؛ یعنی اگر قانونی تدوین شود که حقوق ملی داخل کشور

را تأمین و تضمین نکرده باشد، این قانون اساسی نیست» (جاوید، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مطالبی که ذکرش رفت، می‌توان به این نتیجه دست یافت:

۱. مطابق دیدگاه رهبر شهید، وحدت ملی یک پدیده پیچیده و چندلایه است که از ابعاد و زوایای مختلف قابل تحلیل و بررسی است که در این نوشتار به برخی از ابعاد و زوایای آن پرداخته شده است.

۲. بر اساس دیدگاه شهید مزاری، راه‌حل برون‌رفت از معضل حاکم بر جامعه افغانستان، وحدت ملی و انسجام ملی است. تا زمانی که وحدت ملی با روش‌های منطقی و قابل قبول برای همه خرده‌هویت‌های موجود در افغانستان تحقق نیابد، مشکلات جامعه به‌صورت بنیادی حل نمی‌شود.

۳. در دیدگاه رهبر شهید، وحدت ملی در صورتی تحقق می‌یابد که در گام نخست، مبنای گروه‌بندی اجتماعی تغییر نماید. در گام دوم، رهبر شهید، علاوه بر ارائه طرح جدید برای گروه‌بندی‌های اجتماعی، مشخصات متفاوتی را برای مؤلفه‌های وحدت ملی؛ عامل، تعامل و ابزار تعامل نیز ارائه نموده است که این مؤلفه‌ها در شاخص‌های وحدت ملی به‌خوبی خود را نشان داده‌اند.

۴. از نظر رهبر شهید، تنها راه رسیدن به این نظم و انسجام، نیازمند آن است که بنیان‌های جامعه افغانی دستخوش تغییر و دگرگونی شود. تا زمانی که بنیادها و اساسات جامعه و مخصوصاً بنیان‌های رفتاری تغییر نکنند، رسیدن به وحدت و انسجام ملی دشوار است. مکانیزم ایجاد تغییر در بنیادهای یک جامعه منوط به ایجاد تغییر در ذهنیات، ایده‌آل‌ها و آرمان‌های یک جامعه است؛ چون امور مذکور به‌عنوان ته‌نشست‌ها است که رفتار کنش‌گران و عاملان اجتماعی را جهت می‌بخشند. رفتارها در مرحله خود، ساختارهای اجتماعی را می‌سازند و ساختارها در مرحله خود باز ذهنیت‌ها را ساخته و رفتار خلق

می‌کنند. این چرخه همین‌گونه تداوم می‌یابد.

منابع

۱. جاوید، محمد-جاوید (۱۳۹۳)، احیای هویت؛ مجموعه‌سخنرانی‌های رهبر شهید بابه مزاری، کابل، انتشارات امیری.
۲. چلبی، مسعود (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی نظم، تهران، نشر نی.
۳. رضایی، رضا (۱۳۸۸)، چراغ راه (سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های برگزیده از رهبر شهید بابه مزاری^(ره))، اروپا، بنیاد رهبر شهید بابه مزاری^(ره).
۴. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۴)، درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، تهران، نشر نی، چاپ چهارم.
۵. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۹)، سخنرانی‌ها، پیام‌ها و دیدارهای شهید مزاری، منشور برادری، قم، بنیاد شهید مزاری.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴